

پند نیاکان؛ سیرت پادشاهان در آرای سیاسی سعدی

دکتر علیرضا ازغندی*

چکیده

در میان اندیشه ورزان و سخنوران پارسی زبان سعدی تنها شخصیتی است که آثار ماندگاری در باب عقل و تدبیر و رأی از خود بر جای گذاشته است. مکتوبات سعدی بالاخص دو کتاب بوستان و گلستان یکی به نظم و دیگری به نثر نه تنها در زبان پارسی، بلکه در هیچ زبانی از جهت فصاحت و بلاغت، حکمت و معرفت مثل و مانند ندارد. با آنکه از دیدگاه هنری و زیبایی شناختی همگان سعدی را به عنوان استاد مسلم سخن می شناسند، در عین حال او در نوشته های خویش ژرف ترین و مهمترین مسایل و موضوعات اجتماعی را نیز بازگو می کند، بدین خاطر او را باید به عنوان یک جامعه شناس برجسته و واقع بین زمان خود تلقی کرد. در این ارتباط است که او همیشه در قالب پیام های اخلاقی جهان گستر، انسان ها را بالاخص صاحبان قدرت را به واقع گرایی، اعتدال و رعایت عدل و داد اندرز داده و نصیحت می کند. اندرزهای او به حاکمان و فرمانروایان به ویژه در قصاید، رسائل نثر و در کتاب گلستان با دلکشتترین واژه ها و شیواترین جملات همیشه زبانزد اصحاب علم و سخن بوده است. درباره کل اندیشه ها و آرای سعدی می توان بسیار سخن راند، اما در این مقاله تلاش می شود، تنها به بررسی آرای شیخ اجل در باب اینکه پادشاهان چه وظایف و رسالتی دارند، چگونه باید حکومت نمایند و رفتار و کردارشان نسبت به زیر دستان چگونه باشد پرداخته شود. انشاءالله در مقاله دیگری آراء سیاسی سعدی در باب واقع گرایی، عقل و تدبیر و اعتدال گرایی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

کلید واژگان:

سیرت پادشاهان، عقل و تدبیر، عدل و داد، فرادستان و فرودستان، رفتار حاکمان.

* دکتر علیرضا ازغندی، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران است. (a.azghandi@yahoo.com)

پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۳

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال یازدهم، شماره ۴، بهار ۱۳۹۴، صص ۹۵-۱۱۳.

پند نیاکان؛ سیرت پادشاهان در آرای سیاسی سعدی

علیرضا ازغندی*

دیباچه

شیخ شرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی، ملقب به سعدی^(۱) از جمله اندیشه ورزان نادری است که پادشاهان و صاحبان قدرت را خالصانه و متواضعانه به حسن سیاست و دادگری و رعیت پروری دعوت کرده است. جدا از کتاب نصایح الملوک که تمامش پند و اندرز به پادشاهان و چگونه حکومت راندن صحیح و درست است، در هر دو باب اول گلستان و بوستان نیز صحبت از سیرت پادشاهان و تدبیر رفتار آنان نسبت به عوام و خواص است. سعدی در این سه منبع ماندگار علم سیاست، یعنی اصول تدبیر منزل، اصول تدبیر مدینه و اصول تهذیب اخلاق را به نحوی استادانه، زیبا و قابل فهم به

* دکتر علیرضا ازغندی، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران است. (a.azghandi@yahoo.com)

پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۳

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال یازدهم، شماره ۴، بهار ۱۳۹۴، صص ۹۵-۱۱۳.

تصویر کشیده و به «دلکش‌ترین عبارات و با متانت و سنگینی بی مانندی» درآورده است.

سعدی با تعریف حکایات مختلف در گلستان و بوستان و سایر نوشته‌هایش موضوعات گوناگونی را با چیره دستی به نظم و نثر درآورده است. او هم از دینداری و زندگی اخروی، هم از اخلاق و ظواهر دیانت، هم از تصوف و عرفان، هم از عشق و شور مستی و هم از انسان دوستی و نیکوکاری نوع بشر دم می‌زند. به این جنبه‌ها از افکار و اندیشه‌های سعدی در این مقاله نظر نداریم، بلکه سعدی در این مقاله به عنوان مردی «جهان دیده و فرسوده روزگار یک عالم آگاه اجتماعی اصلاح طلب و نه انقلابی که قواعد و مقررات عملی اصول علم اخلاق را به طور عمده مشاهده دریافته مطمع نظر ما است. سعدی انگیزه اصلی در پرداختن به نوشته‌های پندگونه خویش در بوستان و گلستان که همانا توصیف مشاهدات و تجارت بدست آمده از سیر و سفرهای بسیار می‌باشد، در دیباچه بوستان تحت عنوان «در سبب نظم کتاب» بدین ترتیب بیان می‌کند: که سال‌ها در اقصی نقاط جهان سفر کرده و تجارت ذی قیمتی بدست آورده ام عقل سلیم حکم می‌کرد که این تجارب و آموخته‌ها را در اختیار هموطنان خود قرار دهم.

در نظام دانایی سعدی همان گونه که در سنت فلسفی، اجتماعی سیاست ورزان باب است سوال اصلی و اساسی این است که حاکمان برای اداره امور کشور چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند؟ با چه شیوه‌ها و ابزارهایی قادر به حفظ قدرت اند؟ و چگونه می‌توانند با همدلی و همراهی مردم، جامعه‌ای سعادت‌مند را برپا دارند؟ در واقع دغدغه ذهن سعدی دستیابی به مدینه فاضله نیست، بلکه دغدغه او رعایت اصول و آداب ملک داری و ارایه راه‌ها و بدیل‌های حفظ قدرت است. این گونه موضوعات و تأملات موجب گردیده که نهاد پادشاهی به مثابه مرجعی که حکومت باید به آن واگذار شود مرکزیت یابد. سعدی به عنوان یک قصیده سرای نامدار، با شهرت جهانی، بلکه به عنوان یک استاد مسلم علم الاجتماع و جامعه‌شناسی فرزانه، که در تلاش خستگی ناپذیر شناخت وضع موجود و ارایه پندگونه بدیل‌های همگون با شرایط اجتماعی آن

زمان، در جهت رسیدن به وضع اجتماعی و سیاسی مطلوب است، مطرح می‌باشد. در واقع آنچه برای سعدی حائز اهمیت بسیار می‌باشد استخراج حکمت عملی از مناسبات اجتماعی حاکم است. سعدی در تمامی مکتوبات بالاخص در گلستان و بوستان که بدون تردید یک دوره کامل حکمت عملی است، علم سیاست، علم اخلاق و چگونگی تدبیر منزل را به بهترین نحو به تصویر کشیده است. به عبارت دیگر آثار شیرین و دلنشین شیخ اجل سعدی در خصوص مسایل مربوط به پادشاه (ملوک)، شهروندان (رعایا) و تلاش برای ایجاد روابط سنجیده مدنی (تدبیر ملکداری و مصالح دنیوی) مبین آن است که آنچه پیر فرزانه و مصلح جهان دیده در خصوص مدنیت به رشته نثر کم نظیر و نظم استوار و تقریرات متین کشیده است و در واقع همان خوی پند گونه جهان دیده ای پرتجربه است که به قند زبان پارسی حلاوت یافته. به هر حال در این مقاله برای آگاهی بیشتر از افکار و اندیشه‌های سیاسی سعدی، سعی بر آن است، فقط آرای سیاسی او در باب سیرت پادشاهان با رویکردی جامعه شناسانه مورد بررسی قرار گیرند.

۱. شاه پارسا و نیکو سرشت

سعدی برای تعریف سیرت پادشاهان و یا تبیین احوالات درویشان سخنانی را بر طریق مقتضی چنان بیان داشته که گویا جایگاه هر کدام از آنها را به صورت مجزا تصور و ترسیم نموده است. هرچند در ساحت ادبیات این چهره برجسته ادب پارسی قرن ششم آن گونه که در آثار منسجم ارسطو و فارابی دیده می‌شود، نمی‌توان به اندیشه سیاسی مشخص و مدونی دست یافت، با این همه از مجموع سخنان قابل توجهی که در بوستان، گلستان و خصوصاً در رساله نصیحه الملوک آمده می‌توان به ظرایف و نکات شایان دقتی که در یک حکومت مردمی - دینی توسط پادشاه باید لحاظ شود، نائل آمد و از سرچشمه غنی و پرجاذبه اندیشه‌های این صلح جهان دیده و جهان شناس بهره‌ها برد.

شیخ اجل سعدی در تمامی نوشته‌های خود چه به صورت نثر و چه به نحو نظم به صاحبان قدرت نصیحت می‌کند و پند می‌دهد که از کشورداری غفلت نورزند، مردم را از هر صنف و طبقه و گروه و دسته ای که هستند، از زیر دست و زبردست، درویش و توانگر، دنیاپرست و آخرت دوست، لشکری و کشوری، کاسب و تاجر، خلاصه همه و همه را به وظایف خودشان آگاه کرده، از مصالح و منافع آنها فرونگذارند. «پادشاه صاحب نظر باید در استحقاق همگان به تأمل نظر فرماید، پس هر یکی را به قدر خویش دلداری ای کند، نه گوش بر قول متوقعان که خزینه تهی ماند و چشم طمع پر نشود، بلکه خداوندان عزت نفس را خود همت برین فرو نیاید که تعریف حال خود کنند یا شفیع انگیزند.»^(۲)

از سیرت پادشاهان خوب آنست که به شب بر در حق گدایی کنند و به روز بر سر خلق پادشاهی و جهانداری^(۳). بر او واجب است در تمام اوقات و امور تأمل نماید و از «دور زمان بر اندیشیدن و در انتقال ملک از خلق به خلق نظر کردن تا به پنج روز مهلت دنیا دل نهد و به جاه و مال عاریتی مغرور نگردد.»^(۴) پادشاه باید از متملقان و فرصت طلبان بگریزد، چراکه «دوستدار حقیقی آن است که عیب تو را در روی تو بگوید تا دشخوارت آید و از آن بگردی و از قفای تو بپوشد تا بد نام نگردی.»^(۵)

دوست مشمار آن که در نعمت زند
 لاف یاری و برادر خواندگی
 دوست آن باشد که گیرد دست دوست
 در پریشان حالی و درماندگی^(۶)

صاحبان قدرت و مردان حکومت باید با دوست و دشمن برخوردی صمیمانه و رابطه ای دوستانه و انسان گونه داشته باشند. تنها بدین قرار است که «دوستان را مهر و محبت بیافزاید و دشمنان را کین و عداوت کم شود»^(۷). پادشاهان موظفند که در تمام اوقات و نسبت به همه «دست عطا» گشاده داشته تا می‌توانند کمک رسانند «مگر آنگاه که دخل با خرج وفا نکند که بخل و اصراف هر دو مذموم است.»^(۸) در واقع خزینه دولت باید همیشه و همه وقت به اندازه کافی و لازم پول داشته باشد و «خرج بی حساب روا ندارد که دشمنان در کمین و حوادث در راه»^(۹) در تدبیر و اداره امور اگر اقتضا کند باید

با خالصان و کارکنان خوش طبع و خوش رو بود اما «در چشم غریبان روا باشد پادشاه را مهیب نشستن و هیبت نمودن» خشم و صلابت پادشاهان لازم است، «البته نه چندان که از خوی بدش مردم به تنگ آیند به عبارت دیگر خشم از ضروریات حکومت داری است، در عین حال در شأن حاکم نیست که بی مورد و دلیل نسبت به دیگران خشم ورزد و اگر چنان که به حق خشم گیرد پای از اندازه انتقام بیرون نهد که پس آنکه جرم از طرف او باشد و دعوی از قبل خصم»^(۱۰) عجله در برخورد خصم گونه و دشمنانه نسبت به دیگران روا نباشد، چراکه «زنده را توان کشت و مرده را باز زنده نتوان کرد، چنانکه جواهر را توان شکست و شکسته باز جای آوردن»^(۱۱) هیچ گاه امکان پذیر نیست. مردی نه این است که به وقت خشم و هنگام عصبانیت، حمله ور شود و طرف مقابل را از صحنه به در کن، «بلکه مردی آن است که در وقت خشم خود را بر جای بدارد و پای از حد انصاف بیرون نهد»^(۱۲) پادشاه نیک سیرت لازم است که بین جوانان کم تجربه و کهن سالان با تجربه فرق قائل گردد و از افکار و اندیشه‌های آنان به یکسان بهره نبرد، بلکه «رأی و تدبیر از پیر جهان‌دیده توقع دارد و جنگ از جوانان جاهل»^(۱۳) «هنرمندان را نکودارد، تا بی هنران راغب شوند و هنر پرورند و فضل و ادب شایع گردد و مملکت را جمال بیافزاید»^(۱۴) پادشاه عاقل و مردم دوست آن است که از تاریخ کشور خویش مطلع باشد، برای شاهان قدیم احترام قائل شود، از رفتار و کردار آنان بیاموزد^(۱۵)، اقدامات اصلاح طلبانه مردمی را بزرگ نماید تا آثار خیر او نیز همچنان در تاریخ پایدار بماند. سعدی خالصانه نصیحت می‌کند که شاه باید اخبار ملوک پیشین را بسیار مطالعه نماید «تا از چند فایده خالی نباشد: یکی آنکه به سیرت خوب ایشان اقتدا کند.

دوم آنکه در تقلب روزگار پس از عهد ایشان تأمل کند تا به جاه و جلال و ملک و منصب فریفته و مغرور نشود»^(۱۶)

نه نیکان را بد افتاده است هرگز
نه بدکردار را فرجام نیکو
بدان رفتند و نیکان هم نماندند
چه ماند نام زشت و نام نیکو^(۱۷)

حکیمی دنیادیده به بغداد وارد شد، حجاج بن یوسف از آمدن او باخبر شد احضارش کرد و از او خواست دعای خیری در حق او بنماید، حکیم گفت «خدایا جانش بستان» حجاج بن یوسف رو کرد به او گفت «از بهر خدا این چه دعایی است که در حق من می‌کنی، گفت «این دعا خیر است و تو را و جمله مسلمانان را».

ای زبر دست زیر دست آزار	گرم تا کی بماند این بازار
به چه کار آیدت جهان داری	مردنت به ز مردم آزاری ^(۱۸)
جهان ای برادر نماند به کس	دل اندر جهان آفرین بند و بس
نکن تکیه بر ملک دنیا و پشت	که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک	چه بر تخت مردن چه بر روی خاک ^(۱۹)

و آخر الامر سعدی به صاحبان قدرت نصیحت می‌کند ظاهر فریبنده و جمال خوش اندام و صورت زیبای افراد آنان را فریب ندهد، شاه دانا و آگاه و کارآمد آنست که به باطن و نیت و خردمندی عنایت نماید. سعدی در حکایت سوم از باب اول کتاب گلستان از پادشاهی صحبت می‌کند که چند پسر داشت، بسیاری از پسران بلند قامت و خوب رو بودند، تنها یک پسر کوتاه قد، بدقواره و بد لحجه و حقیر بود و به این خاطر پادشاه در او «به کراحت و استحقار» نظر می‌کرد. پسر از طرق مختلف از نظر پدر نسبت به خود آگاه گردید «به فراست استبصار به جای آورد و گفت ای پدر، کوتاه خردمند به از نادان بلند، نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر».

آن شنیدی که لاغری دانا	گفت روزی به ابلهی فربه
اسب تازی و گر ضعیف بود	همچنان از طویله خر به ^(۲۰)

به این نکته نیز باید توجه شود که سعدی در حکایات مختلف اگر ضرورت داشته باشد از پادشاهان تعریف و حتی ستایش می‌کند، ولی همزمان آنان را به عطف و دادگری نسبت به عوام و خواص دعوت می‌نماید. به عبارت دیگر، حاکمان و درباریان به سعدی ارادت دارند و متقابلاً او برای آنان احترام خاصی قائل است، ولی هیچ گاه ارتباط خود را با صاحبان قدرت سیاسی و خانواده سلطنتی وسیله تأمین منافع

خود نساخته بلکه وسیله اندرز و تشویق آنان به مراعات احسان و انصاف قرار می‌دهد. حتی هنگام مدح، پیشانی فروافتاده در یوزگان و متملقان را ندارد بلکه برعکس شجاعانه سیمای خردمند و مصلح خیر اندیش را پیدا می‌کند^(۴۱) و پند و اندرز می‌دهد. در واقع موضع گیری‌های سعدی نسبت به حاکمان نه تنها سازش کارانه نیست، «بلکه نیشخندی زهر آگین و ضربه ای کوبنده بر خودکامگی فرمانروایان و ستم اجتماعی و بیداد زبردستان است.»^(۴۲) به عنوان مشت نمونه خروار به چند نمونه از تمجید پادشاهان و همزمان پند و اندرز آنان که در زندگی سیاسی چه اصول و تدابیری جهت برقراری جامعه ای سعادت مندانه اتخاذ کنند، توجه کنید: سعدی بارها ضمن مدح اتابک مظفرالدین سلجوق شاه ابن سلغر او را به رعایت عدل و انصاف در سیاست اندرز می‌دهد:

خدای را چه توان گفت شکر فضل و کرم بدین نظر که دگر باره کرد بر عالم
 زمین پارس دگر فر آسمان دارد به ماه طلعت شاه و ستارگان حشم
 هنوز کوس بشارت تمام نازده بود که تهنیت به دیار عرب رسید و عجم
 سپاس بار خدایی که شکر نعمت او هزار سال کم از حق او بود یک دم
 و همزمان به او اخطار می‌دهد، به مال دنیا دل نبندد و در رفتار و کردار خود با
 انصاف و احسان منافع مردم را در نظر گیرد، چراکه:

جهان نماند و آثار معدلت ماند به خیر کوش و صلاح و سداد و عفو و کرم
 که ملک و دولت ضحاک مردمان آزار نماند و تا به قیامت بر او بماند رقم
 خنک تنی که پس از وی حدیث خیر کنند که جز حدیث نمی‌ماند از بنی آدم^(۴۳)
 در قصیده دیگری او را نصیحت می‌کند که، ماندگاری نام نیک در گرو رفتاری
 است انسان دوستانه و خیر اندیشانه.

هر آنکه در بخشایش خدای نشست به عاقبت نرود ناامید از این درگاه
 خدای عمر درازت دهاد چندانی که دست جور زمان از زمین کنی کوتاه
 دوام دولت و آرام مملکت خواهی ثبوت راحت و امن و مزید رفعت و جاه

کمر به طاعت و انصاف و عدل و عفو ببند چه دست منت حق بر سرت نهاد کلاه^(۳۴)
بدون تردید نقش دوگانه سعدی نسبت به حاکمان ناشی از این واقعیت است که
او تمایل بسیار دارد به عنوان رابطی خیرخواه «رعیت» و پادشاه نقش بازی کند و با
صراحت و از خود گذشتگی حاکمان را به رفتاری انسانی با مردم دعوت نماید. او
چون به فکر نان نیست و ترس جان ندارد، با وارستگی و آزادگی و شجاعت و متانت
پادشاهان را نصیحت می‌کند. «نصیحت پادشاهان کردن کسی را مسلم بود که بیم سر
ندارد و امید زر.»

موحد چه در پای ریزی زرش
چشمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس
بر این است بنیاد توحید و بس^(۳۵)

سعدی در چکامه ای که در ستایش امیر انکیانو است، خطاب به او می‌گوید:
دیر و زود این شکل و شخص نازنین
خاک خواهد بودن و خاکش غبار
این همه هیچ است چون می‌بگذرد
تخت و بخت و امر و نهی و گیرودار
نام نیک رفتگان ضایع مکن
تا بماند نام نیکت پایدار
نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کز او ماند سرای پرنگار^(۳۶)
در جای دیگر او را نصیحت می‌کند که:

دنیا نیارزد که پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی
این پنج روزه مهلت ایام آدمی
آزار مردمان نکند جز مغفلی
باری نظر به خاک عزیزان رفته کن
تا مجمل وجود بینی مفصلی
بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت
گویند از او هنوز که بودست عادل
جز نیکبخت پند خردمند نشنود
این است تربیت که پریشان مکن دلی
و پس از ستایش‌های پندگونه انکیانو برای او سلامتی و طول عمر آرزو می‌کند:

عمرت دراز باد نگویم هزار سال
زیرا که اهل حق نپسندند باطلی
نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد
تا بر سرش ز عقل بداری موکلی
همواره بوستان امیدت شکفته باد
سعدی دعای خیر تو گویان چو بلبل^(۳۷)

۲. عدل، دادگری

دادگر اندر دو جهان پادشاست ورنه همان جا و همین جا گداست^(۲۸)
چو بیداد کردی توقع مدار که نامت به نیکی رود در دیار^(۲۹)
ای پادشاه شهر چون وقتت فرا رسد تو نیز با گدای محلت برابری^(۳۰)
سعدی در بسیاری از نوشته‌های خویش رعایت عدالت در اداره امور جامعه را در
کانون توجه قرار داده و آن را وسیله ای کارآمد برای هموار نمودن راه رشد و توسعه
جامعه و عاملی تعیین کننده در زندگی اجتماعی و سیاسی می‌داند. به نوشته علی دشتی
بی عدالتی و تشویق به عدل و انصاف «نقطه اوج شاعری سعدی است و قوت در آنها
نهفته است.»^(۳۱)

هرچند بسیاری از اندیشه ورزان در نوشته‌های خویش به کرات در نکوهیدن
ستمگری زیردستان سخن رانده اند ولی کمتر کسی از میان آنان را می‌توان شناسایی
کرد، که توانسته است همچون سعدی در یکی دو جمله و در یک یا چند بیت محتوای
بنیادی حقوقی و اخلاقی داد و ستم را در مناسبات میان فرادستان و فرودستان به
بهترین نحو نشان دهد. در این ارتباط لازم است به این نکته اساسی توجه شود که
استفاده و تعریف و تفسیر مفاهیم اجتماعی از جمله عدالت و دادگری بدون آگاهی و
شناخت رابطه کارکردی آنها با شرایط تاریخی و موقعیت اجتماعی معینی، جنبه کلی
گویی پیدا خواهد کرد. به عبارت دیگر آنچه هر نظریه پرداز و اندیشه ورزی در دوره
معینی از تاریخ مطرح می‌سازد، بدون تردید تحت تأثیر شرایط تاریخی همان دوره ابراز
و ارائه شده است و این امر در مورد شیخ اجل سعدی نیز صادق است. علاوه بر این
دادخواهی یک آرمان و خواست تاریخی است و در نظریات اجتماعی ایرانیان چه در
ایران باستان و چه در تاریخ ایران اسلامی موضوع اصلی به شمار می‌رود و موضع
گیری سعدی در باب ظلم و داد نیز نمی‌تواند جدا و ورای این اصل اساسی قرار گیرد.
در هر حال سعدی در نصایح الملوک و همچنین در قصایدی که به صورت پند و اندرز
پادشاهان سروده، با فروتنی، وارستگی و از خود گذشتگی و با شهامتی قابل تحسین

آنان را متوجه این نکته نموده که مناصب و مقام دنیوی پایدار نیست. باید توان خویش را صرف امور خیریه کرد و نیکنامی اندوخت و «از بیدادگری که مایه لعنت ابدی است بر حذر بود». چراکه «عدل و انصاف و احسان خداوندان مملکت موجب امنیت جامعه و رفاه مردم است.»^(۳۲) «پادشاهی که عدل نکند و نیکنامی توقع دارد، بدان می‌ماند که جو همی کارد و امید گندم دارد.»^(۳۳)

مضافاً بر این چنانچه حاکم انصاف و احسان و عدالت را با دوست و دشمن در پیش گیرد: «دوستان را مهر و محبت بیفزاید و دشمنان را کین و عداوت کم شود.»^(۳۴) علی‌دستی از مطالعه و بررسی مکتوبات سعدی به این نتیجه می‌رسد که سعدی «قوت و تأثیر تدبیر و داد را از قوت شمشیر بیشتر می‌داند» چرا که شأن و جلال صاحبان قدرت نه ناشی از بزمی است «که از جور و تعدی به حقوق رعیت فراهم آمده و نه حاصل بی توجهی به منافع مردم و اشک دیده‌های مظلومین است.»^(۳۵) مایه قوام مملکت و دوام سلطنت و جلال و هیبت پادشاه پاسداری از مملکت، تأمین منافع مردم، اجرای احکام دین، و رعایت عدل و داد است.

دو خصلتند نگهبان ملک و یاور دین بگوشجان تو پندارم این دو گفت خدای یکی که گردن زورآوران به قهر بزن دوم که از در بی چارگان به لطف درآی^(۳۶) گفتیم سعدی در باب اول گلستان «در سیر پادشاهان» و در باب اول بوستان «در عدل و تدبیر و رأی» در حکایت‌های مختلف به شرح مشخص و روشن مزایای دادگری و مضرات ظلم و ستم می‌پردازد. در باب اول از کتاب گلستان، سلاطین جور پیشه را گرگ می‌پندارد و ظلم و ستم آنها را مایه ویرانی ملک و جامعه می‌داند، می‌گوید:

نکند جورپیشه سلطانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند
که نیاید ز گرگ چوپانی
پای دیوار ملک خویش بکند
پادشاهی که روادارد ستم به زیردست دوستدارش روز سختی دشمن زوآور است^(۳۷)
مثال دیگری از چنین موردی بسیار گویا، سرگذشتی است در بوستان که در آن

سعیدی چگونگی دادگری، ستمگری، مردانگی و نامردی نزد فرمانروایان را در سرگذشت دو برادر تعریف می‌کند:

شنیدم که در مرزی از باختر
برادر دو بودند از یک پدر
پدر سهم هر دو را به یکسان تقسیم کرد که پس از مرگش نزاعی رخ ندهد.
مبادا که بر یکدیگر سر کشند
به پیکار شمشیر کین برکشند
پس از آنکه پدر جان به جان آفرین تسلیم کرد، آن دو، هر یک راهی در پیش گرفتند.

یکی عدل تا نام نیکو برد
یکی ظلم تا مال گرد آورد
یکی از آن دو برادر که مردی نیک رفتار بود- دادگری و مردمداری را پیشه خود کرد:

یکی عاطف سیرت خویش کرد
درم داد و تیمار درویش کرد
بناکرد و نان داد و لشکر نواخت
شب از بهر درویش شب خانه ساخت
ملازم به دلداری خاص و عام
ثناگوی حق بامدادان و شام
در آن ملک قارون برفتی دلیر
که شه دادگر بود و درویش سیر
نیامد در ایام او بردلی
نگویم که خاری که برگ گلی
در پی رفتار مردم پسندانه و در پی نیک رفتاری و دادگری او امنیت کامل برقرار گردید و در سایه این امنیت تمامی آحاد مردم از او با اشتیاق فرمانبرداری می‌کردند و آن برادر دیگر که مردی تکاثر طلب و طمع کار بود برای افزایش دارایی‌های خویش به هر کار ناصوابی متوسل می‌شد و از ظلم و ستم دیگران و تعدی به مال آنان ابایی نداشت:

دگر خواست کافزون کند تخت و تاج
بیافزود بر مرد دهقان خراج
طمع کرد در مال بازارگان
بلا ریخت بر جان بیچارگان
به امید بیشی نداد و نخورد
خردمند داند که ناخوب کرد
شنیدند بازارگانان خیر
که ظلم است در بوم آن بی هنر

بریدند از آنجا خرید و فروخت
 چو اقبالش از دوستی سر بتافت
 زراعت نیامد رأیت بسوخت
 ستیز فلک بیخ و بارش بکند
 به ناکام دشمن بر او دست یافت
 سم اسب دشمن دیارش بکند
 گمانش خطا بود و تدبیر سست
 که در عدل بود آنچه در ظلم جست^(۳۸)
 در باب عدل و دادگری سعدی حکایت‌های بسیار دیگر دارد از جمله به حکایت
 ذیل توجه شود:

خسرو پرویز هنگام مردن به پسرش شیرویه نصیحت می‌کند، برای اینکه نام نیکی
 از تو در این جهان بماند مردم داری و دادگری نسبت به آنان را پیشه خود ساز:

شنیدم که خسرو به شیرویه گفت
 الا تا نیچی سر از عدل و رأی
 در آن دم که چشمش ز دیدن بخت
 که مردم ز دستت نیچند پای
 گریزد رعیت ز بیدادگر
 کند نام زشتش به گیتی سر
 نکوکار پرور نبیند بدی
 چو بد پروری خصم جان خودی
 جوانمرد و خوش خوی و بخشنده باش
 چو خواهی که نامت شود جاودان
 مکن نام نیک بزرگان نهان^(۳۹)

عمر بن عبدالعزیز که یکی از حاکمان عادل و درستکار بود، علاوه بر املاک و
 وسایل بسیار گران قیمت، انگشتری زیبا داشت که در آن نگینی بسیار ارزشمند نشانده
 بود. سالی از قضا خشکسالی شد و مردم گرفتار سختی و تنگدستی تأمین معیشت خود
 شدند. عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا تمام املاک و دارایی او از جمله انگشتر گرانقدر
 را بفروشند و پول را بین «درویش، مسکین و محتاج» تقسیم نمایند. اطرافیان حاکم او
 را از این کار بالاخص فروش انگشتر بر حذر داشتند، اما حاکم عادل و درستکار که از
 تنگدستی مردم ناشی از خشکسالی بسیار غمگین و ناراحت شده بود با چشمانی
 اشکبار می‌گوید:

که زشت است پیرایه بر شهریار
 مرا شاید انگشتری بی نگین
 دل شهری از ناتوانی فکار
 نشاید دل خلقی اندوهگین

خنک آنکه آسایش مرد و زن
 گزیند بر آرایش خویشتن
 نکردند رغبت هنرپروران
 به شادی خویش از غم دیگران^(۴۰)

در باب اول گلستان، سعدی از انوشیروان عادل تعریف می‌کند که به شکار رفته بود، در شکارگاهی صیدی کباب کردند و نمک نبود. فردی را برای تهیه نمک به روستا فرستادند تا نمک آورد. نوشیروان به او دستور داد تا در قبال نمک باید پولش را بپردازد «تا رسمی نشود و دیه خراب نگردد.» اطرافیان دلیل اصرار او ندانستند «گفت بنیاد ظلم در جهان اول اندک بوده است، هرکه آمد بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسید.»^(۴۱)

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
 برآورند غلامان او درخت از بیخ
 به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
 زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ
 به نوشته سعدی رفتار عادلانه و رعایت انصاف و احسان نسبت به تمامی آحاد مردم، امری نیست که حاکمان نادیده بگیرند. چراکه نادیده گرفتن منافع مردم و یا اعمال ظلم و ستم به آنان جهت ماندگاری بقای خود.

نه آن شوکت و پادشاهی بماند
 نه آن ظلم بر روستایی بماند
 خطابین که بر دست ظالم برفت
 جهان ماند و او با مظالم برفت
 چو خواهد که ویران شود عالمی
 نهد ملک در پنجه ظالمی
 بد انجام رفت و بد اندیشه کرد
 که با زیر دستان جفا پیشه کرد
 به سختی و سستی بر این بگذرد
 بماند بر او سالها نام بد^(۴۲)

۳. رفتار حاکمان نسبت به زیر دستان

کام درویشان و مسکینان بده
 تا همه کارت برآرد کردگار
 با غریبان لطف بی اندازه کن
 تا رود نامت به نیکی در دیار^(۴۳)

صحبت از سیرت پادشاه و تدبیر و رضای آن نسبت به عوام است. در نصیحت الملوک آمده است که پادشاهان مشفق درویش اند و نگهبان ملک و دولت خویش اند،

چراکه عدل و احسان و انصاف خداوندان مملکت موجب امن و استقامت رعیت است. وظیفه بزرگان و صاحبان قدرت به رعایا و زیردستان و نیازمندان جامعه خدمت آنان به جا آوردن است. ضمن اینکه متقابلاً کمال فضل خداوندگاران مستلزم منت نهادن نیازمندان و شکر نعمت و خدمت کردن است.^(۴۴)

سعدی که «افتاده ای است آزاده» در دفاع از منافع زیر دستان به حاکمان و زیردستان هشدار می‌دهد که نسبت به محرومان جفا و ستم نکنند. در شأن حاکمان نیست که دل دوستان و نیازمندان آزرده و به دشمنان و بدخواهان نیک نظر داشتن. «سلطان خردمند رعیت را نیازارد تا چون دشمن برونی زحمت دهد از دشمن اندرونی ایمن باشد.»^(۴۵) «از جمله حسن تدبیر پادشاه یکی آن است که با خصم قوی در نیچد و بر ضعیف جور نکند که پنجه با غالب افکندن نه مصلحت است و دست ضعیفان بر پیچیدن نه مروت.»^(۴۶)

خبرداری از خسروان عجم
 حرام است بر پادشه خواب خوش
 چه باشد ضعیف از قوی بارکش
 بد انجام رفت و بد اندیشه کرد
 که با زیردستان جفا پیشه کرد
 نخواهی که نفرین کنند از پست
 نکو باش تا بد نگوید کست^(۴۷)

سعدی در برخی از اوقات چنانچه نیاز احساس کند، فرمانروایان را به خدا حواله می‌دهد که نسبت به زیردستان نیکی کنند، تا عاقبت به خیر باشند و عقوبتی در دنیای آخرت در انتظار نباشد. در واقع سعدی نقش دین را به طور عمده در هدایت فرمانروایان و راهنمایی صاحبان قدرت به خدمت به مردم می‌بیند.

زگوش پنبه برون آر و داد خلق بده مگر تو می‌ندهی داد، روز دادی هست^(۴۸)
 یا

اگر توقع بخشایش خدایت هست به چشم عفو و کرم بر شکستگان بخشای^(۴۹)
 خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
 کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدا^(۵۰)

خلاصه؛ ای پادشاه بدان و آگاه باش اگر رفتار و کردار تو نسبت به زیردستان ستم کارانه بوده و جفا بر آنان روا داشتی هیچگاه پروردگار از تو راضی نخواهد بود و «اگر خدای نباشد ز بنده ای خشنود، شفاعت همه پیامبران ندارد سود»^(۵۱) چراکه «پادشاهان سرند و رعیت بدن، پس نادان سری باشد که بدن خود را به دندان پاره کند.»^(۵۲) به اعتقاد سعدی اعمال قدرت و سلطنت بدون رعایت حق و حقوق مردم «غایت بی مروتی است.»^(۵۳)

حکما گفته اند «مزید ملک و دوام دولت در رعایت بیچارگان و اعانت افتادگان است.»^(۵۴) در واقع پادشاه به رعیت محتاج تر از رعیت به پادشاه «اگر پادشاه نیست و اگر هست همان رعیت است و پادشاه بی وجود رعیت مقصور نمی‌شود.»^(۵۵) در باب اول کتاب بوستان آمده است که انوشیروان هنگام مردن، پسرش هرمز را نصیحت و وصیت می‌کرد:

که خاطر نگهدار و درویش باش	نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس	چو آسایش خویش خواهی و بس
برو پاس درویش محتاج دار	که شاه از رعیت بود تاجدار
رعیت چو ببیند و سلطان درخت	درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
نکن تا توانی دل خلق ریش	دگر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش ^(۵۶)

پس عاقلانه آن است که صاحبان قدرت از حرص و ولع در دنیای زمینی پرهیزند، برای مردم خود احترام قائل شوند و در تمام امور با آنان با لطف و رحمت رفتار نمایند و در جهت تأمین منافع خود و رعیت با آنان کنار آیند.

با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین

زان که شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است^(۵۷)

در راستای تأمین منافع شاهان است که برای رعیت خویش شرایط امنی به وجود آورند. چنانکه شبان دفع گرگ از گوسفندان اگر نتواند، «مزد شبانی حرام می‌ستاند.»^(۵۸)

سعدی در باب اول گلستان از پادشاهی حکایت می‌کند که به شکار رفته بود، در

ضمن شکار از کنار درویشی نشسته به گوشه ای گذر کرد. درویش بی اعتنا به شاه، سلامی و احترامی به او نکرد. «سلطان از آنجا که سطوت سلطنت است برنجید و گفت این طایفه خرّقه پوش نه اهلیت دارند و نه از آدمیت چیزی می‌دانند، وزیر به سوی درویش رفت و گفت ندیدی که سلطان روی زمین بر تو گذر کرد، چرا سلام نکردی و شرط ادب به جای نیاوردی، درویش در جواب گفت به سلطان بگو «توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد و دیگر بدان که ملوک از بحر پاس رعیت اند نه رعیت از بحر طاعت ملوک.»

پادشاه پاسبان درویش است
گرچه نعمت به فر دولت اوست
گوسپند از برای چوپان نیست
بلکه چوپان برای خدمت اوست^(۵۹)

باری بیشترین سفارشات سعدی به ملوک زمان خویش را در رعایت و لحاظ مواردی از این قبیل می‌توان مشاهده نمود: توجه به مناسک فردی و سلوک جمعی جهت خودسازی و رعایت حقوق خصوصی و عمومی، توجه فراوان به اقشار کم درآمد و برخوردی برازنده با طبقات مختلف اجتماعی، حفظ حریم مظلومان و درویشان و آنانی که به دلیل عسرت و تنگدستی راهی به جز استعانت از خداوند قادر ندارند. وفاداری به عهد و سوگند و پیمان خواه دشمنان باشند یا دوستان، پرهیز از خشم بی مورد و عفو بی محل و فهم عالمانه، پرهیز از خودسری و خودکامگی و نیز نیالودن نفس به لهو دنیایی و لعبهای نفسانی، پرهیز هرگونه تصمیم نابهنگام و اعتقاد تمام به امر مشاورت و عقل جمعی، اهمیت دادن به امر خطیر شایسته سالاری و پرهیز از اطرافیان متملق و دون صفت و دروغ پرداز و لاف زن و اعتقاد راسخ به قواعد جدایی اخلاق از سیاست.

خلاصه؛ «هر نعمتی را شکری واجب است، شکر توانگری صدقات، و شکر پادشاهی رعیت نوازی و شکر قربت پادشاهان، خیر گفتن مردمان و شکر دلخوشی غمخواری مسکینان و شکر توانایی دستگیری ناتوانان.»^(۶۰) ❖

پی‌نوشت‌ها:

۱. سعدی تخلص شعری شیخ ما است که به خاطر ارادت به سعد زنگی از اتابکان مردم دوست و خردمند سلغری این عنوان را برگزیده. ضمن اینکه در باب نام او نیز میان سعدی پژوهان محل اختلاف است. برخی مصلح‌الدین-بعضی شرف‌الدین و تعدادی نیز هردو کلمه را به او نسبت داده‌اند. در این مورد، رجوع شود به محمد محیط طباطبایی-چرا سعدی را سعدی خوانده‌اند- مجله وحید، دوره نهم، شماره ۲ اردیبهشت ۱۳۵۰
۲. کلیات سعدی، از روی نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۹، رسائل نثر، ص ۹۰۵
۳. همان، ص ۹۰۴
۴. همانجا.
۵. همان، ص ۹۱۴
۶. گلستان، باب اول، حکایت شانزدهم، ص ۳۵
۷. رسائل نثر، ص ۹۰۸
۸. همان، ص ۹۰۷
۹. همان، ص ۹۰۸
۱۰. همان و ص ۹۱۵
۱۱. همانجا
۱۲. همانجا
۱۳. همان، ص ۹۰۷
۱۴. همانجا
۱۵. همان، ص ۹۰۵
۱۶. همان، ص ۹۰۶
۱۷. مواضع، ص ۸۶۲
۱۸. گلستان، باب اول، حکایت یازدهم، ص ۳۰.
۱۹. همان، باب اول، حکایت اول، ص ۲۲

۲۰. همانجا
۲۱. علی دشتی، قلمرو سعدی، چاپ پنجم، تهران- امیر کبیر ۱۳۵۶، صص ۳۱۳، ۳۰۶ و ۳۱۷. رجوع شود در این باره به گلستان سعدی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ هفدهم، تهران- انتشارات صفی علیشاه ۱۳۸۴، صفحات مختلف.
۲۲. کیخسرو هخامنشی، حکمت سعدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر ۱۳۵۵، ص ۶۵.
۲۳. مواعظ، صص ۷۵۴-۵۵
۲۴. همان، ص ۷۶۷.
۲۵. گلستان، باب هشتم، ص ۱۶۶.
۲۶. مواعظ، صص ۷۴۵-۴۶
۲۷. همان، صص ۷۷۷-۷۹
۲۸. رسائل نثر، ص ۹۱۴.
۲۹. همان، ص ۹۱۷
۳۰. مواعظ، ص ۷۷۴.
۳۱. علی دشتی، کتاب پیشین، ص ۳۱۶.
۳۲. رسائل نثر، ص ۹۰۳.
۳۳. همان، ص ۹۱۵.
۳۴. همان، ص ۹۰۸.
۳۵. علی دشتی، کتاب پیشین، صص ۳۱۸-۱۹
۳۶. مواعظ، ص ۷۶۷.
۳۷. گلستان، باب اول، حکایت ششم، صص ۲۷-۲۸
۳۸. بوستان، باب اول، حکایت نهم، صص ۲۰۶-۲۰۷
۳۹. همان، صص ۱۸۸-۱۹۰.
۴۰. همان، باب اول، حکایت سوم، ص ۲۰۰.
۴۱. گلستان، باب اول، حکایت نوزدهم، ص ۳۸
۴۲. بوستان، باب اول، حکایت، صص ۲۰۵-۲۰۶
۴۳. مواعظ، ص ۷۴۶.
۴۴. رسائل نثر، ص ۹۱۳.
۴۵. همان، ص ۹۱۱.
۴۶. همانجا

٤٧. بوستان، باب اول، حکایت هشتم، صص ٢٠٥-٢٠٦
٤٨. گلستان، باب اول، حکایت دهم، ص ٣٠
٤٩. مواعظ، ص ٧٦٨.
٥٠. بوستان، باب دوم، حکایت دوازدهم، ص ٢٤٠.
٥١. مواعظ، ص ٨١٤.
٥٢. رسائل نثر، ص ٩٠٩.
٥٣. همان، ص ٩١٤.
٥٤. همان، ص ٩٠٥.
٥٥. همان، ص ٩٢٣.
٥٦. بوستان، باب اول، ص ١٨٧.
٥٧. گلستان، باب اول، حکایت ششم، ص ٢٨.
٥٨. رسائل نثر، ص ٩٠٧.
٥٩. گلستان، باب اول، حکایت بیستم، ص ٤٤.
٦٠. رسائل نثر، ص ٩١٤.